

جادوی انگشتی در افسانه‌های جن و پری

O مهرداد کریمی

انگشتی زنه‌ار، همان انگشتی پادشاهان و حکمرانان بوده است که به وسیله آن، نامه‌ها، فرمان‌های حکومتی یا امان نامه‌ها را مهر می‌کردند و حاملان این نامه‌ها از نوعی مصونیت در مرزهای جغرافیایی و سیاسی بهره‌مند بودند. گاهی برای اثبات مأموریت این پیام‌رسانان، خود انگشتی را به ایشان می‌سپردند تا با نشان دادن آن، طرف مقابل را از صحت پیام و مأموریت خود مطمئن سازند. این مطلب را در داستان‌ها و روایت‌های زیادی می‌توانیم ببینیم.

آن چه از آن در افسانه‌ها و اساطیر ایرانی، به عنوان خاتم جم (انگشتی جمشید) یاد شده است، در روایت‌های مذهبی، به نام انگشتی سلیمان شناخته می‌شود. به طور کلی، پادشاهی عظیم و گسترده سلیمان نبی که در متون و اقوال مذهبی ذکر شده، بسیاری از آثار طبیعی بزرگ و با عظمت را به او نسبت می‌دهند و مسائل فوق‌العاده و فوق طبیعی را منسوب به حضرت سلیمان می‌دانند.

انگشتی سلیمان نیز انگشتی‌ای بوده است که اسم اعظم خداوند بر آن حک شده و او با در دست کردن این انگشتی، قدرت پادشاهی خود را بر حیوانات و وحوش و پرندگان و دیوها اعمال می‌کرده است. دیوها این انگشتی را ربودند و قدرت پادشاهی او را در دست گرفتند، اما سلیمان با دشواری فراوان، آن را بازپس گرفت و دیوها را محبوس و مجازات کرد. در چندین داستان از داستان‌های هزار و یک شب، از این دیوهای زندانی در خمره‌های مسین یاد شده است.

آن چه در این مطلب به آن می‌پردازم، نگاهی است به جایگاه انگشتی در چند افسانه که جزو افسانه‌های جن و پری به شمار می‌روند. ضمن این که در موارد لزوم، مقایسه‌ای میان آن‌ها و داستان‌هایی همانند انگشتی سلیمان نبی و دیگر افسانه‌ها و اساطیر مرتبط نیز انجام خواهد شد. امید

رسید و به انسان که رسید، از خلقت دست کشید و آن را به خود انسان واگذاشت!» (شریعتی، ۱۳۷۳: ۲۸) این گفته، اگرچه رنگ و نگاهی مذهبی دارد، تعریف جالبی برای انسان هنرمند است. بررسی‌ها از پیدایش مذهبی متکی بر «فتی شیسم» حکایت دارد که معتقدان به آن، برای اشیای گوناگون، روح قائل بودند. به عنوان مثال، به دلیل این که کمان وسیله‌ای برای پرتاب دورتر تیر بود، آن را دارای روح می‌دانستند (پازارگاد، بی‌تا: ۶)

هنوز هم وجود اشیای متبرک در ادیان گوناگون (حتی ادیان الهی نظیر مسیحیت، اسلام و...) کاملاً واضح و محسوس است. این عقیده در بسیاری از موارد، بسیار محکم و شدید است؛ به گونه‌ای که کوچک‌ترین اشیای متبرک، وسیله‌ای برای برآورده شدن دعاها یا شفای بیماران و دفع بلا و حادثه شناخته می‌شوند و اشتراکات فراوانی در میان ادیان مختلف، در این باره وجود دارد. در این میان اشیایی که منسوب به شخصیت‌های بزرگ و مهم دینی و مذهبی هستند، اهمیتی صدچندان دارند. به عنوان مثال، شیعیان به وجود پرچم سپاه اسلام در جنگ بدر، و هم‌چنین صحیفه حضرت فاطمه (س) و ذوالفقار امیرالمؤمنین (ع) در نزد امام زمان (عج)، اعتقاد دارند. در هرحال، هرچه این قبیل اشیاء، شخصی‌تر و گران‌بهارتر باشند، اهمیت آن‌ها نیز بیشتر و بالاتر است.

در میان اشیای شخصی‌ای که از نظر موقعیت اجتماعی و دینی، حائز اهمیت فراوان بوده و هست، انگشتی جایگاه ویژه‌ای دارد. این حلقه فلزی در طول تاریخ، رقم زننده اتفاقات گوناگون و داستان‌های جذاب و شیرین بوده است. در گذشته، مهرهای شخصی افراد روی انگشتی‌هایشان کنده‌کاری می‌شد و در واقع انگشتی‌ها، مهرهایی بودند که صاحبان‌شان را پیوسته همراهی می‌کردند.

رابطه دیالکتیکی چندجانبه و پیچیده‌ای میان شخصیت‌های جاندار، با اشیا و همین‌طور طبیعت، در داستان‌های کهن وجود دارد. شاید بتوان گفت که ارتباط پیچیده انسان و اشیا، از زمانی شکل گرفت که نسلی به نام انسان ابزار ساز پدیدار شد. شکی نیست که به وجود آمدن این ارتباط، ناگهانی و به یکباره نبوده است، اما توقع همیشگی انسان از ابزار و اشیای در اختیارش، برای کارکرد بهتر و پیش بردن راحت‌تر امور، می‌تواند یکی از عوامل مهم و تأثیرگذار در برقراری این ارتباط خاص باشد. همان‌طور که امروزه نیز سخن گفتن با اشیا، به خصوص زمانی که کاری به خوبی انجام نمی‌گیرد یا عجله و اضطراب فراوان در کار است، برای ما امری عادی و معمولی است! حتماً بارها دیده‌اید (یا شاید برای خود شما هم پیش آمده باشد) که کسی با اتومبیلش صحبت کند و از آن بخواهد که سریع‌تر روشن شود یا حرکت کند.

از جمله عوامل مؤثر دیگر در برقراری رابطه بین انسان و شیء، شکل‌گیری پیشه‌های گوناگون و تنوع مشاغل است. این همان چیزی است که اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌هایی هم‌چون ماتریالیسم دیالکتیک، از آن به عنوان رابطه دیالکتیک میان انسان و ابزار کار یاد می‌کنند. به این معنا که انسان ابزارساز و پیشه‌وری که شغلی خاص دارد، از اشیای خاصی استفاده می‌کند که مختص آن شغل است و آن اشیا نیز سبب می‌شود که فرد، با ویژگی‌های آن شغل شناخته شود. این تفکر را در هنر، با این مثال نشان می‌دهند که همان‌طور که مجسمه ساز، مجسمه را می‌تراشد و آن را شکل می‌دهد، مجسمه نیز مجسمه‌ساز را می‌تراشد و شخصیت او را به عنوان یک هنرمند شکل می‌دهد. داستان پیگمالیون را به خاطر بیاورید که چگونه عاشق و شیفته آفریده خویش شد و با آن وصلت کرد!

مترلینگ، این مضمون را به گونه‌ای دیگر بیان می‌کند: «خداوند وقتی همه اشیا را ساخت، به انسان



آن دارم که این تحقیق، شروع مناسبی باشد برای نگاه دقیق‌تر و موشکافانه‌تر به کارکرد اشیا در داستان‌ها و افسانه‌ها.

شکونتلا، شاهکاری از سرزمین اسرار

افسانه شکونتلا، شاهکار «کالیداس» (کالیداسا)، نویسنده و شاعر بزرگ هندی است. شکونتلا به معنای «مرغ پرورده»، حکایت دختری است که نطفه‌اش از وصلت پدری راهب و مادری که جزو پریان است، به وجود آمده و پدر، به دلیل پشیمانی از زناشویی با یک پری، فرزندش را در جنگل رها می‌کند و پرندگان، او را در برمی‌گیرند و می‌پرورند. با گذشت سال‌ها، راهب بزرگ یکی از صومعه‌ها، او را می‌یابد و با خود به صومعه می‌برد. شکونتلا در آن‌جا رابطه‌ای عمیق و نزدیک با طبیعت را به نمایش می‌گذارد. از طرفی، پادشاهی به نام دوشینانت که برای شکار رهسپار جنگل شده است، در پی آهوئی روانه می‌شود و گذارش به صومعه می‌افتد و در آن‌جا با دیدن شکونتلا، شیفته و دل‌باخته او می‌شود. آن دو با یکدیگر ازدواج می‌کنند و هنگام برگشتن دوشینانت به کاخش، انگشتی خود را نزد او به یادگار می‌گذارد و خود روانه می‌شود. شکونتلا به راهب پیری که به صومعه آمده، بی‌توجهی می‌کند و راهب هم او را نفرین می‌کند که تا زمانی که همسرش نشانی خودش را نزد او نبیند، وی را به جا نیاورد.

شکونتلا ی باردار، برای رفتن نزد همسرش رهسپار می‌شود، اما انگشتی در برکه‌ای که وی در آن آب تنی می‌کند، می‌افتد و او متوجه این موضوع نمی‌شود. دوشینانت به سبب آن نفرین، همسرش را نمی‌شناسد و شکونتلا توسط مادرش به آسمان برده می‌شود. چندی بعد، ماهی‌گیری انگشتی را پیدا می‌کند و معلوم می‌شود که آن را از شکم یکی از ماهیانی که صید کرده، به دست آورده است. دوشینانت به یاد شکونتلا می‌افتد و در پایان داستان،

آن دو در حالی که پسرشان دیگر کودکی بازبگوش است، یکدیگر را باز می‌یابند.

در این داستان، هر حیوان، نماد یکی از عناصر طبیعی باد، آب و خاک به شمار می‌رود. آهوئی سیاه، نماد خاک، زنبوری که شکونتلا را می‌آزارد و موجب می‌شود که دوشینانت خود را به او نشان دهد، نماد باد و ماهی‌ای که انگشتی در شکم او یافت می‌شود، نماد آب است. در تعداد زیادی از افسانه‌های جن و پری، شاهد کمک موجوداتی که نماد همین عناصرند، به قهرمانان این داستان‌ها هستیم.

اما انگشتی در افسانه شکونتلا چه نقشی دارد؟ ترجیح می‌دهم ابتدا آن را نماد عنصر چهارم طبیعت، یعنی آتش بدانم تا مجموعه نمادهای ما کامل شوند. هرچند که نماد آتش دانستن انگشتی، کمی دشوار به نظر می‌رسد، فراموش نکنیم که قرار نیست همه اشاره‌هایی که به نمادها می‌شود، کاملاً واضح و مستقیم باشد.

طبیعی است که فلزات با آتش، گداخته و شکل داده می‌شوند و آتش نقش مستقیمی در تبدیل فلزات گران بها به زیورآلات و اشیای تزیینی دارد. گذشته از این، معنایی کنایی نیز برای ارتباط انگشتی و آتش می‌توان یافت و آن، شعله آتش عشقی است که این شیء، به عنوان یادگار و نشانه، در میان دو دل‌داغه عاشق، گرم و فروزان نگاه می‌دارد و حکایت از تداوم عشق و محبت آن‌ها دارد.

از سوی دیگر، جنبه نشانه بودن انگشتی است که اهمیت دارد. انگشتی، حلقه اتصال عاشق و معشوق به یکدیگر است. همان طور که امروزه نیز مرد و زنی که قصد ازدواج دارند، بین یکدیگر حلقه‌هایی رد و بدل می‌کنند و با در دست کردن آن‌ها، همبستگی و تعلق‌شان به هم را نشان می‌دهند. در تعدادی از نقش برجسته‌ها و تصاویر به جای مانده از دوره‌های پیشین (هم چون ساسانیان)، پادشاهان را در حال رد و بدل کردن حلقه و یا در دست داشتن حلقه می‌بینیم؛ مانند نقش‌رستم در فارس و

قسمت‌هایی از نقش برجسته‌های تخت جمشید.

علاءالدین و چراغ جادو

علاءالدین و چراغ جادو، از افسانه‌های زیبای شرقی و نقل شده در برخی نسخه‌های «هزار و یک شب» است. این داستان بارها و بارها به صورت مستقل منتشر شده و فیلم‌های سینمایی و انیمیشن فراوانی بر اساس آن ساخته شده و آن را به یکی از داستان‌های مشهور و جهانی تبدیل کرده است. این افسانه، حکایت پسر جوانی به نام علاءالدین است که پدرش را از دست داده، با مادرش زندگی می‌کند. جادوگری به شهر آن‌ها می‌آید و ادعا می‌کند که عموی اوست (در برخی روایت‌ها، دوست پدر اوست). او علاءالدین را به محلی بیرون از شهر می‌برد و به درون چاهی می‌فرستد که راه به باغ‌ها و دالان‌هایی شگفت‌انگیز دارد و از او می‌خواهد که چراغ پیه‌سوز کهنه‌ای را که آن‌جاست، برای او بیاورد؛ ضمن این که یک انگشتی به او می‌دهد تا در موقع لزوم، از آن استفاده کند. علاءالدین چراغ را می‌آورد، اما در آخرین لحظه، از دادن آن به جادوگر خودداری می‌کند و در چاه محبوس می‌شود. وقتی در اثر سرما دست‌هایش را به هم می‌ساید، جن (یا غول کوچکی!) از درون انگشتی بیرون می‌آید و او را به خانه‌اش می‌رساند. او و مادرش متوجه می‌شوند که چراغ جادو، جایگاه غول بزرگی است که آرزوهای صاحبش را برآورده می‌کند. بنابراین، ثروتی از این راه بر هم می‌زنند و علاءالدین با دختر پادشاه ازدواج می‌کند. البته جادوگر، با حيله و نیرنگ، چراغ را به دست می‌آورد و قصر و همسر علاءالدین را در اختیار گرفته، آن‌ها را به مکانی دور دست می‌برد. علاءالدین با کمک غول انگشتی، خود را به قصرش می‌رساند و با از بین بردن جادوگر، همسر و مایملکش را بازپس می‌گیرد.

همان گونه که ذکر شد، انگشتی در این داستان، جایگاه جن یا غول کوچکی است که از توانایی‌های

محدودتری نسبت به غول چراغ جادو برخوردار است، اما با همین توانایی‌های محدود، علاءالدین را در مواقع خطر یاری می‌کند. البته، کمک او در حد جابه‌جا کردن صاحبش (علاءالدین) از مکانی به مکان دیگر است و این موضوع، یادآور حکایت باد است که تحت حکم سلیمان نبی بود و می‌توانست افراد را به خواست سلیمان، از شهر و دیاری به سرزمینی دیگر ببرد. پس می‌توان نتیجه گرفت که حکایت جن انگشتی در این داستان، با ماجرای سلیمان نبی ارتباط دارد. اما نکته دیگر این داستان، جدا نشدن انگشتی از علاءالدین است. او چراغ جادو و غول قدرتمندش را برای مدتی از دست می‌دهد، ولی انگشتی‌ای که همواره آن را به همراه دارد، به کمکش می‌آید. در حالی که در داستان سلیمان نبی، تمامی نیروی پادشاهی وی در انگشتی‌اش نهفته است و هنگامی که آن را از دست می‌دهد، قدرتش را نیز از دست می‌دهد. این نکته می‌تواند تذکردهنده این موضوع باشد که با استفاده از نیرویی کوچکتر اما در دسترس‌تر، می‌توان به موضعی برتر دست یافت. مسئله جالب توجه دیگر درباره انگشتی در داستان‌ها و افسانه‌های جن و پری، این است که همواره انگشتی برای «مردان» نماد قدرت و توانایی و هویت به شمار می‌رود و چنین موضوعی درباره زنان صدق نمی‌کند. درواقع، انگشتی برای زنان، می‌باید از روزگاران کهن، تنها جنبه تزئین، زیبایی و زیور داشته باشد و در شمار زیادی از افسانه‌های جن و پری که انگشتی در آن‌ها نقش دارد، زنان به عمد یا ناخواسته، با گرفتن ابزار قدرت و مهابت مردان، تفوق و برتری آنان را دچار خدشه می‌کنند و از بین می‌برند. چه بسا اگر علاءالدین، تنها جن انگشتی را در خدمت خود داشت و با یاری او به ثروت و مکنات دست می‌یافت، همسرش انگشتی او را از دست می‌داد؛ هم‌چنان که در داستانی دیگر، شاهد این اتفاق هستیم.

تذکر و یادآوری این موضوع در افسانه‌ها، بدین منظور است که ایشان را متوجه ضرورت حفظ موقعیت و شخصیت (یا به عبارت امروزی‌تر، آبرو و جایگاه و غرور مردانه!) همسران‌شان کند و به آنان بفهماند که اگر زن (یا مرد) در ابتدای زندگی مشترک، سعی بیش از حد در فهمیدن اسرار درونی طرف مقابل داشته باشد، ناچار متضرر می‌شود و باید بهای این زیان را بپردازد تا تعادل دوباره‌ای در زندگی برقرار شود.

افسانه پیلهور با علاءالدین ایرانی

افسانه پیلهور، از افسانه‌های زیبا و محلی ایرانی است که به همت فضل‌الله صبحی مهتدی، گردآوری شده است. این داستان، شباهت فراوانی با حکایت علاءالدین و چراغ جادو دارد و از سوی دیگر، با داستان سلیمان نبی ارتباط پیدا می‌کند. ماجرای این داستان، از این قرار است که

پیلهوری از دنیا می‌رود و همسرش به تنهایی، فرزند پسرشان را می‌پروراند. هنگامی که پسر به سنین جوانی می‌رسد و آماده کار و کسب درآمد می‌شود، مادرش کیسه‌ای را که از زمان پدر باقی مانده، به نزد او می‌آورد و از سی صد سکه طلائی داخل آن، یک صد سکه به پسر می‌دهد تا با آن کسبی راه بیندازد. پسر سکه‌ها را می‌برد، اما آن را برای آزادی گربه‌ای از چنگ آزاردهندگانش خرج می‌کند. در روزهای دوم و سوم نیز سکه‌هایش را برای آزادی یک سگ و یک مار می‌پردازد. مار که مدیون اوست، وی را به نزد پدرش می‌برد و به او می‌گوید که در ازای کمکش به مار، انگشتی سلیمان نبی را از پدر وی طلب کند. جوان چنین می‌کند و انگشتی را به دست می‌آورد و با کسب ثروتی کلان، دختر پادشاه را به همسری می‌گیرد. از سوی دیگر، پسر پادشاه توران که خواستگار دختر بوده است، از طریق پیرزنی، پی به راز انگشتی می‌برد و هنگامی که دختر، باعث از دست رفتن انگشتی می‌شود، قصر و خانواده پسر پیلهور را به دست می‌آورد. البته پسر پیلهور، با کمک حیواناتی که زمانی باعث آزادی‌شان شده بود، انگشتی و اموال و خانواده خود را بازیابی می‌گیرد. همان‌طور که گفتیم، این داستان شباهت فراوانی با داستان علاءالدین دارد؛ با این تفاوت که این انگشتی، از آن حضرت سلیمان است و همان خاصیت را دارد. درواقع، تمام قدرت دارنده‌اش به شمار می‌رود و باز هم زن، موجب از دست رفتن آن می‌شود. این ماجراها از بُعدی مذهبی نیز برخوردار است.

افسانه هفت کلاغ، روایتی با گرایش مذهبی

افسانه هفت کلاغ، از جمله افسانه‌های جن و پری گردآوری شده توسط برادران گریم است. ماجرای آن از این قرار است که مرد و زنی از پی هفت پسر، صاحب فرزند دختری می‌شوند و او را برای مراسم غسل تعمید می‌برند. پدر از پسرانش می‌خواهد که برای اجرای مراسم آب بیاورند. آوردن آب طول می‌کشد و پدر از سر عصبانیت، آرزو می‌کند که پسرانش تبدیل به کلاغ شوند. ناگهان هر هفت پسر تبدیل به کلاغ می‌شوند و پر می‌کشند و از آن‌جا می‌روند. پدر از گفته خود پشیمان می‌شود، اما خود کرده را تدبیر نیست. دختر، بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود و ماجرای برادرانش را می‌فهمد و تصمیم می‌گیرد که برای رهایی و بازگشت آنان اقدام کند. او با کمک ستارگان، به کوهی که برادرانش در آن سکونت دارند، می‌رود (کوه بلور)، با از خود گذشتگی به خانه آنان راه می‌یابد و از غذای هر یک از آن‌ها اندکی می‌خورد، اما در کاسه هفتم، یک انگشتی می‌اندازد. برادران به خانه بازمی‌گردند و مشغول خوردن غذا می‌شوند. ناگهان، برادر هفتم، انگشتی را می‌بیند و متوجه حضور خواهرشان می‌شود و بدین‌گونه، طلسم آنان شکسته می‌شود و به اتفاق به خانه بازمی‌گردند.

در این داستان نیز انگشتی نقش یادآور و شناساننده دارد (مانند افسانه شکونتلا) و برادران، بلافاصله با دیدن آن، متوجه حضور خواهر خود می‌شوند. انگشتی در این افسانه، بیشتر نمادی است زنانه و خاص. شاید به این دلیل که برادران سال‌ها در انتظار دیدار و ملاقات خواهرشان بوده‌اند و کسی جز او نمی‌توانسته است با تحمل مشقات فراوان، خودش را به محل سکونت ایشان برساند. درواقع، منطقی هم نیست که فرد دیگری برای رسیدن به خانه چند کلاغ، دشواری‌های فراوان را متحمل شود! بنابراین، انگشتی در این افسانه، خلاف خصوصیات مردانه‌اش در افسانه‌های شرقی، (نشانه و نماد قدرت و شخصیت) نماد و معنایی زنانه می‌یابد.

پوست هزار حیوان و تأکید بر زیبایی درون

این افسانه نیز از جمله افسانه‌های برادران گریم است و شباهت‌هایی با داستان سیندرلا و همین‌طور روایات مذهبی‌ای هم‌چون داستان یوسف(ع) دارد. داستان درباره دختر پادشاهی است که مادرش از دنیا رفته و قبل از مرگ با پادشاه عهد کرده که فقط با دختری شبیه او ازدواج مجدد کند. از آن‌جایی که دختر، شباهت فراوانی با مادرش دارد و پادشاه نیز دختر دیگری شبیه همسرش نمی‌یابد، تصمیم می‌گیرد با دخترش ازدواج کند! دختر برای پذیرش ازدواج، از پدر طلب سه پیراهن طلائی، تکره‌ای و پیراهنی با درخشندگی ستارگان و هم‌چنین پیراهنی دوخته شده از پوست هزار حیوان می‌کند. با فراهم شدن آن‌ها، دختر چاره را در فرار از قصر می‌بیند. پس لباس‌ها را در پوست گردویی جای داده، پالتوی پوست هزار حیوان را بر تن می‌کند و با سه قطعه طلا از قصر می‌گریزد و در جنگل، میان شکاف یک درخت، به خواب می‌رود. همراهان پادشاه سرزمینی دیگر که برای شکار آمده بودند، او را پیدا می‌کنند و با خود به قصر می‌برند تا در آشپزخانه خدمت کند. از قضا، مراسم جشنی در قصر برپاست که مدت سه شب ادامه دارد. «پوست هزار حیوان» (نامی که به دخترک داده‌اند)، دوده‌های سر و صورت خود را می‌شوید، لباس طلائی را می‌پوشد و در جشن حاضر می‌شود و سخت نظر پادشاه را به خود جلب می‌کند، اما ناگهان از نظرها پنهان می‌شود، به آشپزخانه می‌رود و پس از آماده کردن غذای پادشاه، حلقه طلائی خود را در آن می‌اندازد. شب‌های بعد هم این ماجرا تکرار می‌شود. اما در شب آخر، پادشاه مخفیانه و هنگام رقص، حلقه طلائی را به دست او می‌کند و هنگامی که «پوست هزار حیوان» برای او غذا می‌برد، علی‌رغم این که دست و صورت خود را با دوده سیاه کرده است، از انگشتی‌ای که به دست دارد، شناخته می‌شود و با پادشاه وصلت می‌کند.

در این افسانه نیز انگشتی نقش یادآور و بازشناساننده دارد، اما تفاوت‌هایی میان این داستان و افسانه هفت کلاغ وجود دارد. در این‌جا شاهزاده، خود،

انگشتر را به دست دختر می‌کند و هنگامی که دوباره آن را در دست او می‌بیند، با وجود این که صورت و دست‌های او سیاه شده، وی را می‌شناسد. بنابراین، خلاف افسانه هفت کلاغ، صاحب انگشتری شناخته شده است. از سوی دیگر، انگشتری طلایی در این افسانه، معنایی عمیق‌تر پیدا می‌کند و نمادی است از زیبایی درونی صاحب آن، چرا که پادشاه با دیدن آن، متوجه می‌شود که این دختر که به عنوان پیشخدمت آشپزخانه و با ظاهری ژولیده و دوده‌آلود در مقابل او ایستاده، همان دختر زیبایی است که در جشن حضور داشته. هنوز هم، هنگامی که می‌خواهند وجود و باطن کسی را بستایند، وجود او را با طلای ناب مقایسه می‌کنند؛ چرا که طلا فلزی است که علاوه بر زیبایی ظاهری، زنگ نمی‌زند. پس هم خود انگشتری اهمیت دارد و هم جنس آن.

حکایت آغازین هزار و یک شب

داستان‌های هزار و یک شب برای ما شرقی‌ها و ایرانی‌ها، یادآور حکایت‌ها و افسانه‌های جذاب و شیرین است. حکایت آغازین این داستان‌ها، درباره دو برادر است که هر دو پادشاه هستند و در دو سرزمین به حکومت مشغولند. شهرباز و شاه زمان، پس از آن که متوجه خیانت همسران خود می‌شوند، شهر و دیار را ترک می‌گویند و در کنار دریا روی درختی به استراحت می‌پردازند. ناگهان عفریت یا غولی را می‌بینند که از دریا بیرون آمده است و صندوقی را که بر دوش دارد، بر زمین می‌گذارد. پس از باز کردن در صندوق، دختری از آن بیرون می‌آید و عفریت، سر بر زانوی دختر می‌گذارد و به خواب می‌رود. دختر، سنگی به زیر سر غول می‌گذارد و به آن دو اشاره می‌کند که پایین بیایند و از آن‌ها می‌خواهد که در ازای دادن انگشتری خود به دختر، با وی معاشقه کنند. سپس تعداد زیادی انگشتر به نخ کشیده را به

آن‌ها نشان می‌دهد که از مردان رهگذر، به یادگار گرفته است!

در این داستان، دختر برای نشان دادن تفوق و برتری خود و به منظور انتقام گرفتن از عفریتی که او را در اختیار خود گرفته است، انگشتری مردان را می‌گیرد و نگاه می‌دارد؛ درست مانند شوالیه‌هایی که زره رقیبان شکست خورده خود را نگاه می‌داشتند یا شکارچینی که سر شکارهای خود را در خانه نگهداری می‌کردند!

درواقع او با این کار، خشم درونی خود از محدود شدن و در بند بودن را فرو می‌نشانند و حس برتری طلبی خود را ارضا می‌کند و نماد قدرت و هویت مردان را در اختیار می‌گیرد تا نشان دهد که می‌تواند علی‌رغم محدود شدن، حصارهای پیرامون خود را درهم شکند و حتی بیش از دختران دیگر، از این محدودیت‌ها بگریزد و کسب قدرت کند.

در بخش پایانی این نوشته، از طریق یک جدول تطبیقی، به مقایسه نقش انگشتری در افسانه‌های ذکر شده، خواهم پرداخت تا تفاوت‌ها و شباهت‌های آن‌ها مشخص‌تر گردد.

فهرست منابع و مآخذ

الیاد، میرچه: آیین‌ها و نمادهای آشناسازی، ترجمه نصرالله زنگویی، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۸.
یونگ، کارل گوستاو: انسان و سمبل‌هایش، ترجمه ابوطالب صارمی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۲.
بورکهارت، تیتوس: رمزپردازی، ترجمه جلال ستاری، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۰.
بهار، مهرداد: ادیان آسیایی، تهران، نشر چشمه، ۱۳۷۵.
بیستروف، ای. س. [و دیگران]: داستان‌های ملل مشرق زمین، ترجمه روحی ارباب، تهران، بنگاه

ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.

بیهقی، حسینعلی: پژوهش و بررسی فرهنگ عامه ایران، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵.

پازارگاد، بهاءالدین: تاریخ و فلسفه مذاهب جهان، تهران، انتشارات گوتنبرگ، (بی تا).

دهخدا، علی‌اکبر: امثال و حکم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۹.

دهخدا، علی‌اکبر: لغتنامه، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۷.

شریعتی، علی: هنر (مجموعه آثار ۳۲)، تهران، انتشارات چاپخش، ۱۳۷۳.

صبحی مهدی، فضل‌الله: افسانه‌های کهن، تهران، نشر سینا، ۱۳۳۹.

فاطمی، سعید: مبانی فلسفی اساطیر یونان و رم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.

فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه، تهران، انتشارات سعدی، ۱۳۶۲.

کالیداس: شکونتلا، ترجمه: دکتر ایندوشیکهر، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹.

کریم‌زاده، منوچهر: چهل قصه، [پژوهش و بازنویسی]، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۶.

لوفلر، م؛ دلاشوا: زبان رمزی قصه‌های پریوار، ترجمه جلال ستاری، انتشارات توس، ۱۳۶۶.

ماسه، هانری: معتقدات و آداب ایرانی، ترجمه مهدی روشن‌ضمیر، تبریز، انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۵۷.

هزار و یک شب: تهران، کتابخانه علی‌اکبر علمی و شرکاء، ۱۳۲۸.

هینلز، جان: شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار، تهران، نشر چشمه، ۱۳۶۸.

افسانه	محل گردآوری یا روایت	گستره	نقش و نماد انگشتری در این افسانه	کارکرد	نمونه‌های مشابه و موارد اشتراک
انگشتری سلیمان (ع)	شرق، خاورمیانه	شرقی و جهانی	قدرت پادشاهی، توانمندی، نیروی الهی	وسیله حکمروایی بر جن و انس و دیو و حیوانات	علامه‌الدین، پیلهور
شکونتلا	هندوستان	هند، شرق، جهانی	نشانه آشنایی، تعلق، آتش عشق، آتش به عنوان یکی از عناصر چهارگانه طبیعت، نشانه مردانه	ابزار آشنایی و شناخت و یادآوری، حلقه اتصال	افسانه هفت کلاغ، پوست هزار حیوان
علامه‌الدین و چراغ جادو	شرق، خاورمیانه	شرقی و جهانی	نشانه قدرتی کوچک و در دسترس برای موارد اضطرار و کمک فوری	جایگاه غولی کوچک، کمک به جابه‌جایی سریع	داستان سلیمان نبی، افسانه پیلهور
افسانه پیلهور	ایران	ایران	برآورنده آرزوها، ابزار قدرت و ثروت و مکننت	جایگاه یک جن، کمک به برآورده شدن آرزوهای مادی	علامه‌الدین، انگشتری سلیمان نبی
افسانه هفت کلاغ	اروپا (برادران گرمی)	غربی، جهانی	یادآور و بازشناساننده، نشانه فردی و شخصی، نشانه زنانه	وسیله یادآوری و آشنایی و شناخت	پوست هزار حیوان، شکونتلا
پوست هزار حیوان	اروپا (برادران گرمی)	غربی، جهانی	نماد زنانه، شناسایی و آشنایی، نماد زیبایی درون و باطن، وسیله شخصی و خاص	وسیله شناسایی، حلقه اتصال و زناشویی و پیوند	افسانه هفت کلاغ، شکونتلا
هزار و یک شب	شرق، خاورمیانه	شرقی، جهانی	نماد قدرت، هویت و شخصیت مردانه که به دست آوردنش، نشانه ارضای حس برتری‌جویی است	وسیله برتری و انتقام‌جویی و رهایی از محدودیت	سلیمان نبی (تا حدودی): پیلهور، علامه‌الدین